



حمید سبزواری (شاعر)

امیر حسین فردی (نویسنده)

ابوالفضل عالی (گرافیست)

حسن شایانبار (محقق)

شهید رسول کافانژاد (نکاح)

شهید احمد زارعی (شاعر)

مهرداد اوستا (شاعر)

حسن روح‌الامین (نقاش)

سوزنبدخان ظهیرالزماپنویسنه)

حبیب‌الله معلمی (شاعر)

علیرضا قزو نه (شاعر)

محمد علی کوئینی (نویسنده)

علی محمد مؤبد (شاعر)

محمد مهدی سیار (شاعر)

سیمین‌دخت وحیدی (شاعی)

امیر حسین ضلواتیان (شویزیکار)

حاشیه‌نگاری بر بیتی از حافظ



تَلاشهٔ غَسَّالِه!

علی قربان‌نژاد

اگر خاطر مبارکتان باشد در یکی از شاعرهای همین سلسله مطالب به عرض رساندم که برخی را عقیده بر این است‌که شع‌رم می‌تواند منبع الهام داشته باشد. برای نمونه در یونان بر این عقیده بودند که سطر یا بیت نخست شعر هدیه خدایان است. کسانی که شعر نوشته‌اند و با آن دست و پنجه نرم کرده‌اند می‌دانند که اوقاتی هستست که بدون آنکه دراندیشه شعری باشیم و بدون زمینه قبلی ناگاه بیتی یا ابیاتی یا سطری به ذهن خطور می‌کند و یا اینکه گاهی بیتی به ذهن خطور می‌کند که شاعر خود به عنوان نخستین مخاطب به‌اندیشه درباره آن و کشف معانی اش می‌پردازد. این‌ حالت گواه این است‌که گویا به واق‌ع منبع الهامی وجود دارد. در اعصار جدید برخی از آنها که به وجود منبع الهامبخشی قائل بوده‌اند به این سمت و سو رفته‌اند که این منبع الهامبخش «ضمیر ناخودآگاه» آدمی است. آنها از این گفتار در علوم پزشکی استفاده کرده‌اند که آدمی معمولاً درصد کمی از توانایی‌های مغزش را در حالت خودآگاهی اش به کار می‌گیرد و بر این اساس آن بخش بزرگ‌تر که توسط ذهن خودآگاه به کار گرفته نشده می‌تواند منبع الهامبخش شاعر باشد.

از طرفی این را نیز به عرض رساندم که فیلسوف بزرگ مسلمان یعنی «م‌حی‌الدین ابن عربی» را اعتقاد بر این بود که عالم «خیال» منبع الهامبخش روحانی برای شاعر است و عالم «وهم» منبع الهامبخش شیطانی. همچنین در مطلب قبل به این اشاره کردم که رسول گرمای اسلام(ص) در یکی از غزوات به شاعر سیه‌اسلام فرمودند به میدان برو و برای سیه‌کفار رجز بخوان و بدان که جبرئیل تو را مدد خواهد کرد. همچنین نقلی از رسول اکرم(ص) هست که در مورد شاعری به نام «حسان بن ثابت» فرموده‌اند که حنیان به او کمک نمی‌کنند بلکه جبرئیل به او یاری می‌رساند. پس با این اوصاف می‌توان گفت که شعر هم می‌تواند منبع الهام روحانی (عالم خیال و یا جناب جبرئیل) داشته باشد و هم منبع الهام ظلمانی (حنیان یا عالم وهم) داشته باشد.

به همین خاطر شد که گاه ممکن است شاعری با تعبیر یا توابلی از شعرش که توسط دیگری صورت گرفته روبرو شود که برایش هم تازگی داشته باشد و هم جالب بنماید. اگر به واق‌ع بپذیریم که عوالمی وجود دارند که خود نه به صورت عوالمی مستقل بلکه به شکل افعال دیگر عوالم عمل می‌کنند آنگاه می‌توانیم عوالم خیال و وهم را راحت‌تر صورت‌بندی کنیم و به درک آن نایل شویم. نکتهٔ دیگر این است‌که میان عالم ماده که اکنون مسافران هستیم و عالم معنا مکتازیمی خاص در جریان است. برای نمونه ممکن است چیزی پایین و کم از کم در عالم ماده در عالم معنا بسیار ارزشمند باشد و یا بالعکس. به این گزیری (کلیه‌الظنظیر «می»، «شرباب»، «خرالیات»، «ساقی» «یاده» و… را باید با حالتی از آنها در عالم معنا دریافت. برای نمونه آنچه در عالم ماده حسابگری و موفقیت به شمار می‌آید حرکت در مسیر کسب ثروت و قدرت است اما ممکن است هر آن چیزی که آدمی را از این «من مادی گرایش» و از عقل حسابگری که سود و زیان دنیایی ما را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دهد وهراند و از این «خودواپسته به دنیایش» بی‌خود کند در ادبیات ما «شرباب» یا «هی» نامیده شود.

در ایستگاه این شماره می‌خواهم از بیتی از حضرت استاد حافظ شیرازی سخن بگویم که اغراق نیست اگر بگویم چندین سال مرا به خود مشغول کرده بود. این به آن معنی نیست که همه روزهای این چند سال را مشغول این بیت بوده ام ولی در طول این چند ساله هر‌گاه با این بیت و این غزل روبرو می‌شدم مستحق دراندیشه فرمی‌زفتم‌که چیست منظور سخن از آن «سه تایی پاک‌کننده» تا اینکه بار دیگر مانند همیشه لطف رب الارباب منشوم این حقیر شد و در معانی را برام گشودند. و اما این بیت:

ساقی حدیث سسرو و گل و لاله می‌رود
و بیت مبحث بسا تلاته غساله می‌رود

اما پیش از پرداختن به این بیت چند بار این شماره باید در ادامه چند پاراگراف ابتدایی بحث بگویم که حافظ در بیتی از این غزل به سلوکی اشاره می‌کند که در آن طفل شعر ره یک ساله را یک شبه می‌رود. به عبارتی حافظ در آن بیت از طی کردن زمان و مکان در سلوک شعر سخن گفته است. بر همین اساس است که ممکن است شعری توسط شاعری گفته شده باشد که معنای آن شعر در واق‌ع منطبق بر حوالی در آن آینده باشد که اگر چنین باشد پس حتما شعر منبع الهامبخشی بیرون از وجود شاعر می‌تواند داشته است. آن بیت از این قرار است:

طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر
کاین طفل یک ششبه ره یک ساله می‌رود

اکنون به بیت اصلی باز گردیم. شاعر در مصراع نخست خطاب به ساقی می‌گوید که حدیث سرو و گل و لاله در جریان است یا به عبارتی سخن از سرو و گل و لاله در میان افتاده است. سپس در مصراع دوم تمام مبحث را به یک چیز ارجاع می‌دهد و آن «تلاته غساله» است. اصلا کلید حل معمای این بیت در این اصطلاح است. با این اوصاف باید ابتدا این معما را حل کنیم که «تلاته غساله» چیست؟ «تلاته» یعنی سه تایی و «غساله» به معنی شوینده است و قرار گرفتن آن بر وزن «فعلال» به این خاطر است که نشان دهند چیزی بسیار شوینده و پاک‌کننده است. با این همه «سه تایی شوینده» یا «سه تایی پاک‌کننده» یعنی چه؟

تقریبا هر آنچه که من دیدم‌ام در مورد معنای «تلاته غساله»: از این قرار است‌که فرهنگ «غیات‌اللغه» نیز آن را آورده: «سه پیاله شراب که به وقت صبح نوشند و آن شوینده غنهما و شوینده فتون ول و مزیل کدورت بشریات باشد.»خب این معنای ظاهری تلاته غساله است اما می‌دانیم و یقین داریم که حافظ را مقصودی از این بوده است. بارهای بسیاری به اینکه آن سه تایی شوینده چه چیزی باید باشد فکر کردم تا اینکه به ذهنم رسید که یحتمل حافظ کلیدی برای فهم آن سه تایی در غزلش قرار داده است. تا اینکه به لطف رب الارباب متوجه شدم کلید حل معما در نزدیک‌ترین جا قرار داشته و از آن غافل بوده ام. آری در مصراع اول!:

در مصراع نخست حافظ از سه چیز سخن می‌گوید: «سرو و گل و لاله» اما باز هم این پاسخ معمایی دیگر را در پی داشت. با این حال فهم معمای دوم به مراتب راحت‌تر می‌نمود. وقتی به این نکته دقت کنیم که «گل» اعم از لاله است. به عبارتی گل عامی است که لاله را نیز در بر می‌گیرد. یعنی هر لاله‌ای الزاما گل محسوب می‌شود اما هر گلی لاله نیست. پس حتما در پی این کلمات نیز مقصودی نهفته است. برای پی بردن به مقصود باید به اشعار حافظ و نیز سنت شعر کهن فارسی و به طور خاص سنت شعر عراقی کنیم چرا که برای درست درک نیازمند این سنت هستیم که به‌فهمیم در سنت ادبیات فارسی و ادبیات عرفانی ما هر کدام از این کلمات نماذ چه چیزی هستند. «سرو» در ادبیات فارسی از طرفی برای تعریف از قد و قامت یار به کار می‌رود. از سوی دیگر سرو نماد ایستادگی و پایدردی است. دقیقا سرو یادآور این فراز از مصحف شریف ذیل سوره مبار که فصلت است: «الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استأنفوا…» یعنی کسانی که گفتند خداوند ما الله است و بر این ایمان خویش استقامت ورزیدند. سرو یادآور ایستادگی است و مقاومت. ایستادگی نه فقط در وجه نبرد بلکه ایستادگی در حفظ ایمان. ایستادگی در برابر زخم زبان، ایستادگی در برابر هجوم فرهنگ بیگانه، ایستادگی در برابر شهوات و… این موضوعی بسیار مهم است که در مورد آن نقل است که رسول گرمای اسلام که جانم و جان جهانی فدای او باد چگونه برای تزلزل در ایستادگی امتش در برابر هجوم کفر و شرک و ظلمات و گمراهی و… نگران بود و این نگرانی آن وجود نازنین را پیر کرد. اما «گل» نماذ چه چیزی می‌تواند باشد؟! برای پی بردن به آن باید به این توجه کنیم که همواره در تشبیه میان «ششبه» و «ششبه» ارتباطی وجود دارد. پس باید ببینم که گل چه ویژگی‌هایی دارد؟ گل زیبایی و زیبایی آفرین است. گل ایثار و انفاق می‌کند؛ او زیبایی و بوی خوش را به اطرفیانش و پیرامونش می‌بخشد. شادی آور است و نشاط بخش. پس گل می‌تواند نمادی از مردمی باشد که زیبا زندگی می‌کنند و زندگی‌های دیگران را نیز زیبا می‌سازند. به زندگی اطرفیان و مردمان دیگر نشاط و شادی می‌بخشند. به زندگی‌هایی که غرق غم واندوه و فقر شده‌اند رنگ و شادی می‌بخشند و بوی خوش، چیزی ششبه به کارهای جهانیه. به راستی این عبارت به چه کسانی بهتر از افراد جهانی می‌تواند گفته شود. آنها که می‌روند تا به زندگی محرومان رنگ و شادی دهند. یا کسانی که دور هم جمع می‌شوند تا با روی هم گذاشتن پول مشکلی از خانواده‌ای حل کنند و چه کسی می‌داند در آن هنگام لبخند خداوند به آن افراد جقدر زیبا و فرح آفرین و مستی‌بخش است.

«لاله» اما نمادی است که تقریبا برای همه قابل دریافت است و حافظ در بیتی فوق‌العاده زیبا در غزلی که به زودی به آن خواهیم پرداخت به توفیق خداوند می‌گوید:

با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم

که شهیدان کاندان این همه خوئین گفنان

پس آخرین گزاره یعنی لاله عبارت است از شهادت. شهادت راهی است که در آن ره صدساله را می‌توان در یک روز رفت و به سرزمنز آرامش و عشق واصل شد. با این اوصاف حضرت استاد گفته است‌که سه تایی شوینده یا سه تایی پاک‌کننده‌ای هست که می‌توان آن را سه راه دانست که به عاقبت به خیری منتهی می‌شود و آن سه راه را با سه نماذ نشان داده است و در سطرهای فوق به توفیقی که خداوند به این حقیر داده و منتی که بر این قلم نهاده شرح آن گذشت. شکر و سپاس شایسته اوست که به ما آموخت آنچه را که نمی‌دانستیم و خواهد آموخت آنچه را که ما را به سرزمزل خیر خواهد رساند.

سرویس ادب و هنر-

آخرین مبحثی که در شماره پیشین به لطف حضرت حسق (جل جلاله) به رشته تحریر درآمد اشاره به موضوع «لیبرالیسم» و «شی شذگی» بود. البته در متن قبل از آنجا که در واپسین سطرها به این موضوع رسیدیم فقط حوصله باقی مانده از آن سستون به این مقدار به این قلم اجازه داد که تنها عنوان «شی شذگی» را در میان افکنم و بررسی آن به شماره بعدی موکول شد و الوعه وفا...

البته پیش از آغاز مباحث این شماره، خالی از لطف نیست اگر آن فراز از متن مرحوم «جلال آل احمد» (که رحمت و رضوان خداوند بر او باد) را یک بار دیگر مرور کنیم تا حضورمان در بحث این شماره خالی از خلل باشد و اما آن فراز:

اما در یک دکان از نسوع فرانکلین، قلم حتی نزدیان هم نیست؛ فقط جنس است. عین دامجان. یا کَشک. امروز این نرخ را دارد؛ فردا آن را. امروز توی آش رشته پشت پای سیاست روس است و فردا دور بشقاب معافیت گمرکی کاغذهای آمریکایی.»

شی‌وازی در لیبرالیسم

هر مکتب فکری، هر فرقه‌ای و هر دین و آئینی براساس جهان بینی خویش به انسان و دیگر موجودات و هر چیزی جایگاه و مرتبه‌ای عطا می‌کند. بر واضح است که هر مکتب یا فرقه یا دینی می‌گوید برترین نگاه را او نسبت به هر چیزی دارد اما به واق‌ع کدام‌یک جایگاه حقیقی هر چیزی را به آن چیز می‌دهند؟! هر تمدنی ایده و روشی برای حکمرانی و اداره امور دارد که آن هم براساس جهان بینی آن تمدن شکل گرفته است. تمدن غربی نیز «لیبرالیسم» را به عنوان عالی‌ترین شیوه و روش برای اداره امور معرفی کرده و آن را ماحصل رشد فکری و علمی انسان معاصر و یا قرون اخیر می‌داند. این مکتب غربی اما میلی شدید به نگاه ششی «واره» به هر چیزی دارد. به عبارتی در چشم لیبرالیسم همه چیز بدل به «شی» یا «جنس» می‌شود. لیبرالیسم مانند یک خط تولید است که خروجی آن جنس‌هایی با شکل واندازه و رنگ یکسان است.

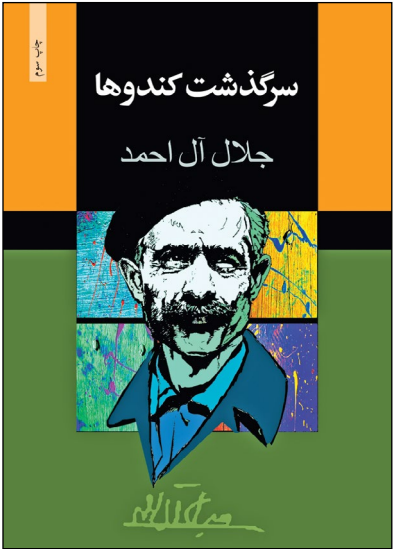
میل شدید به هسان‌سازی

اگر دقت کنید این میل شدید به هسان‌سازی و یکی‌سازی هر چیزی حتی در مفاهیمی مانند «دهکده جهانی» نیز بروز و ظهور یافت. معمولا افکار عمومی دهکده جهانی را نونی تحول بزرگ در موضوع اشتراطات و رسانه‌ها می‌دانند اما این لایه بیرونی است که با «جنس» می‌شود. لیبرالیسم مانند یک خط تولید یک عزم هولناک و بسیار زشت برای ویرانی و از بین بردن فرهنگ‌های گوناگون در جهان وجود دارد. علت آن است که انسان به مدد پیشرفتش در وسایل ارتباطی و رسانه به این قدر ترقید رسیده که جهان را به‌اندازه یک دهکده کوچک درآورد و در آن فرهنگ مگر جز یک فرهنگ حاکم می‌تواند باشد؟! فرهنگ هم فرهنگی خواهد بود که اکثریت صاحبان رسانه و وسایل ارتباطی آن را می‌خواهند. وقتی این بدانیم آن‌گاه خواهیم فهمید چرا یکی از ثروتمندترین مردان جهان به اسم «اربرت مرداک» که یک صهیونیست است حجم وسیعی از رسانه‌ها را در اختیار دارد.

به گمانم در متن پیشین از سلسله مطالب «حاشیه نگاری بر بیتی از حافظ» که ابتدای آن به برخی موضوعات تمدنی اختصاص یافته بود به این نکته اشاره کردم که یکی از بهترین راهای شناخت هر تمدنی غور در مظاهر هنری، فرهنگی، معماری و… است. همچنین به این نکته اشاره کردم که هنرهای «سینما» و «مان» دو هنر اصلی تمدن جدید غربی هستند که می‌توان در آنها نمودی روشن و آشکار از مظاهر این تمدن یافت.

هالیوود عالم وهم لیبرالیسم

غایت اهداف و آمال لیبرالیسم را می‌توان به صورت نمادین در فیلم‌هایی نظیر «هاتریکس» دید. شکل گیری جامعه‌ای که آدم‌ها در آن همه در یک شکل و شمایل ظاهر می‌شوند. این میل به هسان‌سازی به عبارتی تکثیر مدل مورد پسند لیبرالیسم از فرهنگ، سبک زندگی و انسان‌های شکل دهنده جوامع است و همه اینها در حالی است که خداوند در قرآن کریم به این موضوع که آدمیان را با رنگ‌ها، زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت خلق کرده تأکید دارد. این میل تمدن غربی و لیبرالیسم از آنجا نشات می‌گیرد که در این تمدن و این مکتب کسب ثروت و قدرت هدف غایی است و لذا هر چیزی یا باید به کالایی برای فروش تبدیل شود و یا در مسیر تولید کالا باشد. طبیعی است که در چنین فضایی نوعی مصرف



روشنفکران به روایت روشنفکران – ۱۲

آدمها اجناس مغازه لیبرالیسم

بیمارگونه و افراطی ارزش تلقی شود. حال آنکه از دید ادیان توحیدی و حتی از دیدگاه انسانی منهای دین، اسراف در مصرف امری ناهنجار و ناپسند است. وقتی از فروش انواع اداسمی و شکلات و دیگر تقلات از زنان نیمه برهنه استفاده می‌شود؛ یا به جز این است که صاحبان ثروت در غرب به زنان و جذابیت‌های آنان به کسب ثروت از دارو و درمان آن هیچ بعید نیست.

بزرگترین فریب؛ جایگاه والای زن در غرب

در عصری که رسانه در آن به یکه تازی مشغول است آدمیان بیش از همیشه مقهور و مسحور رسانه می‌شوند. بر این اساس است که آنچه حقیقت امر است در پس لایه‌های پسر زرق و برق فریب پنهان می‌شود. یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این حالت را در مورد «زنان» در غرب می‌توان دید. لایه‌های پر زرق و برق فریب در غرب به مردمان دیگر کشورهای جهان این مفهوم را القا می‌کنند که در غرب زنان در نهایت آزادی قرار دارند. اما اگر این پوسته‌های فریب را کنار بزنیم آنچه حقیقت امر است بسیار تاسف بار است. زن نیز در غرب به جنس یا کالا یا شی بدل می‌شود تا از دیگر جنبه‌های او برای کسب ثروت و فروش

جز توهمی آشکار و زشت به زن که می‌تواند صاحب مقام رفیع مادری باشد چیزی دیگری است؟! در نگاه لیبرالیسم آدمی یا رباتی است که باید هر روز چندین ساعت را در کارخانه یا مراکز تولیدی به تولید بپردازد یا موجودی است که باید پول به همسان آمده از کارش را در فروشگاه‌های بزرگ زنجیره‌ای خرج کند که حرص و ولع آدمی را برای خرید بیشتر و بیشتر تحریک می‌کنند. این چنین می‌شود که همه چیز در چشم لیبرالیسم به جنس یا کالا یا شی بدل می‌شود و غایت آدمی چیزی جز این نخواهد بود: کار بیشتر برای درآمد بیشتر که صرف خریدهای دیوانه وار بیشتر شود. و به قول مرحوم جلال آل احمد: این گونه می‌شود که همه چیز بدل به جنس می‌شود. و اما در ادامه متن جلال آل احمد می‌خوانیم: «این جوروی بود که پاملران را کنار

صفحه ۸

یک‌شنبه ۶ تیر ۱۴۰۲

۶ ذی‌الحجه ۱۴۴۴ – شماره ۲۳۳۳۲



شد. یعنی وقتی مجموعه در آمد. در اوان امر همایون همین قدرش را بروز داده بود که جمال زاده درباره پدرش می‌نویسد و تقی زاده درباره سعید جمال الدین اسدآبادی و از این قبیل. و همین کافی بود که این قلم خوش را نخود توی آش ن‌کنند. اما هیاهات که آدمی کور است و چاره نیست. وقتی با یک کناش نشست و برخاست کنی دست کم بوش را خواهی گرفت. گویا لازم به یادآوری نیست که وقتی کتاب در آمد، باز چه دعوها بود میان من و صاحب این قلم از من که مگر نمی‌دانستی آزموه را تجربه کردن… و از او که: بپا خواستی خودت را در نسخ فراوان به رخ خلق بکشی. در بیست هزار نسخه. بفرما!» نکته جالب توجه این است که در سطرهای فوق بسیار دیگر آل احمد به این نکته اشاره دارد که او و همسرش سیمین دانشور جنسی بودند که به دهان همایون صنعتی زاده مزه کرده بودند. اگر در سطرهای پیشین آل احمد اشاره می‌کند که همه چیز از جمله قلم در جایی مانند فرانکلین به جنس بدل می‌شوند در سطرهای فوق او حتی از خود و همسرش نیز به عنوان جنس‌هایی که برای موسسه فرانکلین و اهدافش مورد توجه قرار گرفته بودند یاد می‌کند.

در سطرهای فوق به این موضوع که در لیبرالیسم همه چیز بدل به جنس می‌شوند سخن گفتیم. باید توجه داشت که موسسه فرانکلین یک درجه به سمت و سوی لیبرالیسم بوده است. مانند اینکه یک توده بزرگ سمی جایی در هزاران کیلومتر آن طرف‌تر قرار گرفته و بـه مرور آن توده بزرگ سمی که در قاره‌های دیگر است یک شاخه از خویش را به سمت کشورمان روانه می‌کند. آن شاخه سپس با تلاش برای ریشه دواندن در خاک ایران سمی خواهد کرد به مرور خود را گسترش داده و آدمها را نیز در خود هضم کند. در این مسیر اگر انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ پیروز نمی‌شد معلوم نبود تاکنون چیزی از این خاک باقی می‌ماند که تحت تاثیر آن توده سمی قرار گرفته باشد؟! در متن سخن جلال آل احمد او از یک کتاب نام می‌برد: «سرگذشت کندوها». سرگذشت کندوها هفدهمین اثر از جلال آل احمد است که نخستین بار در سال ۱۳۳۳ خورشیدی منتشر شد. آل‌احمد در «سرگذشت کندوها» دو داستان را به صورت موازی پیش می‌برد. نخست داستان «کمندعلی‌ک» و طمس‌ورزی او و دیگری «سرگذشت کندوها» و زنبورهای کندعلی‌ک را.

در فصل اول کتاب که کندعلی‌ک آشنا می‌شویم و می‌بینیم چگونه صاحب کندو می‌شود و کندوها را تکثیر می‌کند و بازم هم تلاش می‌کند تا با نازو زدن به زنبورها روزگارش را رونق دهد. در فصل دوم کتاب که از نگاه زنبورها روایت می‌شود، می‌بینم که چطور زنبورها به غارت کندمندی‌ک خو کرده‌اند یا گمان می‌کنند این بلا یا سرنوشتی است که نصبشان گشته و به راحتی حاصل تلاش و دسترنجشان را تقدیم او می‌کنند. نهایتا طمع کمند علی یک اوضاع را به هم میریزد و در بخش سوم داستان می‌بینیم که با کسوف و رفتن زنبورها صاحب زنبورها خانه خراب می‌شود.

چنان‌که از خلاصه کتاب برمی آید گویا نویسنده در صدد بوده تا با تمثیل به بیان روزگار مردمی بپردازد که به شاهان و حکام سرسپرده آنها به استعمار خو کرده‌اند و حاصل دسترنج آنها به سبب سطره استعمار و استعمار بر آنها به پغما می‌رود. حال سؤال اساسی این است که چرا شخصی مانند همایون صنعتی زاده باید به چنین کتابی گرایش داشته و ۴۰۰تسخه چاپ شده آن را بخواند بخرد؟!*

می‌دهی تو را به عقدش درآورم؟ فاطمه از خجالت سکوت کرد. پیغمبر صلی‌الله علیه‌واله آثار خشنودی را در چهره‌اش دید و فرمود: «الله‌اکبر» و سکوت او را علامت رضایت دانست.

علی علیه‌السلام منتظر خبری از حضرت بود که ایشان با لبی خندان بازگشت.
- یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری؟
- یا رسول‌الله! پدر و مادرم قربانت، تمام ثروت من یک شمشیر، یک زره و یک شتر است.

پیغمبر صلی‌الله علیه‌واله باخشنودی فرمود: «تو مرد جنگ و جهادی، بدون شمشیر نمی‌توانی درراه خدا جهاد کنی، شمشیر از لوازم و احتیاجات ضروری توست. شمشیر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می‌شود، باید از خودت بسازی.»
پیغمبر صلی‌الله علیه‌واله آثار خشنودی خود و خانواده‌ات را تأمین کنی و برای اهل‌وعیالت کسب روزی‌نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی، تنها چیزی که می‌توانی از آن صرف‌نظر کنی همان زره است. من هم به تو سخت نمی‌گیرم و به همان زره اکتفا می‌نمایم. یا علی، آیا اکنون بشارتی به تو بدهم و رازی را بابت آشکاراسازم؟!»

علی علیه‌السلام عرض کرد: «آری، شما همیشه نیک‌خوی و خوش‌زبان بوده‌اید.»
رسول خدا صلی‌الله علیه‌واله فرمود: «درانتظار آمدنت بودم؛ پیش از آنکه به نزد من بیایی جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمدا! خدا ترا از بین مخلوقاتش برگزیده و به رسالت انتخاب کرد. علی را برگزید و برادر و وزیر تو قرار داد. باید دخترت فاطمه را به ازدواج او درآوری. مجلس جشن ازدواج آنان در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزارشده است. خدا فرزندان پاک، نجیب، طیب، طاهر و نیکو به آنان عطا خواهد نمود. یا علی! هنوز جبرئیل بالا نرفته بود که تو درب منزل را زدی.»
رسول خدا فاطمه را به عقد علی علیه‌السلام درآورد و زره او را از زانبت قبول کرد.
نویسنده: مریم عرفانیان

او برادر و پسرعموم و محبوب‌ترین مردم نزد من است.»

او برادر و پسرعموم و محبوب‌ترین مردم نزد من است.»

او برادر و پسرعموم و محبوب‌ترین مردم نزد من است.»

این را هم می‌دانست که توان از دستت دادن همسری چون او را نداشت. آن روز تمام فکر و خیالاتش را پشت سرنهاد و تصمیم گرفت. عیابی تمیز پوشید

و قدم از قدم برداشت. می‌خواست خدمت پیامبر صلی‌الله علیه‌واله برود و حرف دلش را باز گوید؛ اما چطور؟ چطور می‌توانست بگوید دوشیزای از اصل‌ترین و شریف‌ترین خانواده‌های قریش را می‌خواهد؟ دوشیزه‌ای که پاره تن رسول‌الله بود و «حورالعسیه». هر گاه پیامبری می‌بوسیدش، می‌فرمود: «بوی بهشت را استشمام می‌کنم.»

در تمام مسیر راه، به آن‌هایی فکر می‌کرد که آدمادی خود را برای ازدواج با فاطمه اعلام کرده بودند. پیغمبر صلی‌الله علیه‌واله دست رد به سینه همه‌شان زده و هر دفعه یک پاسخ شنیده بودند: «دربارۀ ازدواج دخترم، منتظر وحی الهی هستم.»

با خود فکر کرد، یعنی ممکن است جواب رسول خدا به او نیز همین باشد؟ چند ضربه آرام بر زد. «هم سلمه» در را گشود و از دیدنش خوشحال شد.

رسول خدا منتظران بودند.

خواست جوابی بدهد که چه می‌گویی؟

منتظر من؟!»

«هم سلمه» دوباره با شوق گفت: «با صدای در، پیامبر فرمودند در را باز کن. کوبندۀ در شخصی است که خدا و رسول او را دوست دارند؛ او هم خدا و رسول او دوست دارد. پرسیدیم: یا رسول‌الله! پدر و مادرم به فدایت، کیست که ندیده درس‌را‌اش چنین دآوری می‌کنی؟ ایشان فرمود: مردی دلوار و شجاع.

